

از کتاب خاطرات صادق طباطبایی*

در یکی از روزهای بهار سال ۱۳۳۱ که نوجوانی ۹ ساله بودم، گروهی از طلبه‌های جوان و سیاسی از تهران عازم قم شده بودند تا با آیت‌الله بروجردی دیدار کنند. طلبه‌ی جوانی که بعدها فهمیدم نواب صفوی بود سخنان تندی ایراد می‌کرد که هیچ چیز از آن در خاطر من مانده است. بعدها خبردار شدم که نواب و یارانش قصد دیدار با آیت‌الله بروجردی را داشتند که ایشان آن‌ها را نپذیرفته بودند.

از پدرم شنیدم که چند روز بعد که اصحاب آیت‌الله بروجردی، از جمله پدرم در محضر ایشان بودند، یکی از بزرگان و از مدرسین حوزه (ظاهراً پدر آیت‌الله فاضل لنکرانی، مرجع معاصر) علت این رفتار را از آقای بروجردی سوال کرده و می‌پرسد چرا این افراد را که خواهان حکومت اسلامی هستند، نپذیرفتید؟ ایشان در جواب می‌گویند: این آقایان می‌خواهند شاه را بردارند و امثال شما را به جای او بگذارند. شخص دیگری (ظاهراً مرحوم آیت‌الله کبیر) که از علمای بزرگ و فقهای برجسته بوده است می‌پرسد، مگر چه اشکالی دارد؟

آیت‌الله بروجردی در جواب می‌گویند: اشکال بزرگ این امر در این جا است که شاه با اسلحه توپ و تفنگ به جان مردم می‌افتد، با این اسلحه می‌شود مقابله کرد. ولی اگر شما به جای او نشستید، اسلحه شما ایمان و عقاید مردم است که به جان مردم می‌اندازید. با این اسلحه نمی‌توان به راحتی مقابله کرد و لذا دین و ایمان مردم به بازی گرفته می‌شود.

* صادق طباطبایی، برادر همسر احمد خمینی بود.

منبع:

دکتر صادق طباطبایی، خاطرات سیاسی اجتماعی (۱)، نشر عروج